فهرست

[فهرست اهداف 1](#_Toc480895662)

[ هدف بخش اول 1](#_Toc480895663)

[ هدف بخش دوم 1](#_Toc480895664)

[ هدف بخش سوم 1](#_Toc480895665)

[بخش اوّل 2](#_Toc480895666)

* [نقشه­ی بازی 2](#_Toc480895667)

[مثالِ یک روز از دو نگاه 3](#_Toc480895668)

[ فرمول شاد زیستن 4](#_Toc480895669)

[ مثالِ فردی کنار ساحل 5](#_Toc480895670)

[بخش دوم 6](#_Toc480895671)

[ مثال اول: انگشست شَست 7](#_Toc480895672)

[ مثال دوم: آب داخل گوش 7](#_Toc480895673)

[ چگونه خداوند را شکر کنیم؟ 8](#_Toc480895674)

[ مثال پدر و پسر 9](#_Toc480895675)

[بخش سوم 10](#_Toc480895676)

[ سوال: فرض کنید پیامبر خدا در کوچه­ی شما زندگی میکند؟ 10](#_Toc480895677)

[ راهنمای ما 11](#_Toc480895678)

[ می­خواهم از وجودش بهره ببرم! 12](#_Toc480895679)

[ داستان امام هادی علیه السلام 13](#_Toc480895680)

[ راه حلی ساده برای ارتباط با او 13](#_Toc480895681)

[ بیاییم با هم عهد ببندیم! 14](#_Toc480895682)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

# فهرست اهداف:

## هدف بخش اول:

در اين بخش می بينيم که می توانيم کاری کنيم که خيلی راحت در زندگيمان احساس خوشحالی و خوشبختی داشته باشیم و تنها کافيست به جای اين که از زندگيمان طلب کار باشيم، به امکانات اطرافمون نگاه کنيم و آن ها را بشناسيم و قدردان آنها باشيم.

## هدف بخش دوم:

در این بخش صحبت از قانوني مي شود كه داشته هاي ما را چندين برابر مي كند و آن قانون ويژه قدران بودن و درست بهره بردن از نعمتهاي الهي است كه موجب افزايش نعمت مي شود

## هدف بخش سوم:

در اين بخش صحبت از نعمت ويژه ي خداوند و بهترين بهره اي كه از اين نعمت مي توان برد، مي شود

**"تشـــکّر"**

# بخش اوّل

• سلام و خوش آمد گویی

• قرارها: اجازه دهید قبل از اینکه گفتگو را شروع کنیم، برای اينكه برنامه ي بهتري را خدمتتون ارائه بديم، دو نكته خدمتتون عرض كنم:

* + اول: ما در این برنامه می خواهیم یک گفتگو و ارتباط دو طرفه داشته باشیم و لذا از شما عزیزان می خواهیم که با ما همکاری كنيد و اگر سوالی از طرف مجريان مطرح شد به آن پاسخ دهید.
  + دوم: در این مدت که اینجا هستیم،سعی کنیم «خودمان باشیم» یعنی اگر حرفی زده شد یا اتّفاقی افتاد که حس کردیم این حرف یا اتّفاق به دلمان نشست، ذهنيات قبلي خودمان را كنار بگذاریم و بدون توجه به اينكه ديگران چه موضِعي درباره اين موضوع دارند، از آن بهترین استفاده را كنيم. (تعصبات بيجا را كنار بگذاريم)

## نقشه­ی بازی

* + بیایید به زندگی از یک زاویه­ی نو نگاه کنیم و فرض کنیم که کل زندگی ما، از جهاتی شبیه یک بازی است!
  + ما از وقتی به دنیا آمده­ایم وارد این بازی شده­ایم و همه یک روزی از این بازی خارج می­شویم.
  + ما در واقع بازیگران این بازی هستیم ونکته­ی جالب این است که هر کس با امکانات خاصّ خودش وارد این بازی شده و همه­ی افراد از امکانات یکسانی برخوردار نیستند.
  + کسانی در این بازی برنده هستند یا به موفقیت می­رسند که هم از امکاناتشان بهترین استفاده را می­کنند و هم این که قوانینی که بر این سرزمین حاکم است را رعایت کنند تا شکست نخورند.
  + این نکته خیلی مهم است که این‌قوانین را چه بدانیم و چه ندانیم، کار خودشان را انجام می­دهند.
* امروز می‌خواهیم در موردیکی از این قوانین صحبت کنیم که دانستنِ آن باعث می‌شود امکاناتی که داریم زیاد شود و اگر ندانیم و استفاده نکنیم؛ امکاناتمان حتماً کم می‌شود.
* قبل از اینکه وارد بحث شویم می‌خواهیم یک تست بگیریم.

\* در اینجا دو عکس نمایش داده می­شود که در سایت مناسبت­ها قرار داده شده است. یکی عکس ترافیک و دیگری عکس کودکی فقیر است. از مخاطبین درباره­ی این عکس­ها، سؤال می­کنیم و نظراتشان را می­شنویم.

* خب در این عکسی که نمایش داده ­شده­است چه چیزی می­بینید و چه حسی نسبت به آن دارید؟
* بله، دیدن عکس ترافیک در لحظه می‌تواند حالمان را خراب کند، سختی‌هایش، دیر رسیدن‌ها، اعصاب‌خوردی و...
* ولی آیا نمی‌شود از این‌عکس، نظم را هم دید؟
* دیدن عکس فقر هم همین‌طوراست. درست است که فقر و سختی­هایی که دیگران می­کشند برای انسان دشوار است؛ ولی ببینید که این بچّه با چه شور و شوقی دارد بازی می‌کند و چقدر این‌خنده زیباست.
* قدیمی‌ها راست می­گفتند، می‌شود همیشه نیمه‌ی پر لیوان را هم دید.
* آدم می­تواند در اوج سختی‌ها، کاری کند که لااقل کمی حالش خوب شود.
* به عنوان مثال بیایید یک روزِ سخت که مطمئن‌ام همگی‌مان شبیه آن را تجربه کرده­ایم را دوباره با هم مرور کنیم:
  + صبح که از خواب بلند شدم، کلافه بودم. از خانه که بیرون رفتم؛ در ترافیک گیر کردم و دیر به سر کار رسیدم. موعد چکم امروز بود و با هزار بدبختی و مصیبت جور کردم. این وسط هوا چقدر گرم بود و کلافه‌ام کرده بود. عصر هم که داشتم به خانه برمی‌گشتم، نزدیک بود تصادف کنم. چقدر فقیر در خیابان‌ها زیاد شده؛ سر چهارراه با این کلافگی، چند تا از این‌بچه‌ها گیر داده بودند به من! یکی از آنها می‌خواست شیشه­ی ماشینم را تمیز کند که بدتر کثیفش کرد. شب هم که به خانه رسیدم بچّه‌ام بی‌تابی می‌کرد که «بابا بریم پارک» که دیگر اصلاً حوصله‌اش را نداشتم.

\* اگر مجری خانم است یا شرایط مثال بالا را ندارد، با توجه به روز سختی که خودش تجربه کرده یک مثال بزند.

* درست است که این‌روزهای سخت برای همه هست، ولی شاید خیلی اوقات این زاویه‌ی دید من است که سختی‌های یک روز را دوچندان می­کند.
* آیا می‌شود جور دیگری هم به همین‌روز نگاه کرد؟ اگر فیلم این روز را جلویم بگذارند، دوست دارم کجاهایش را عوض کنم؟
  + امروز روز سختی برایم بود؛ اما چقدر خوب است که آخر امروز من سالم هستم. امروز صبح که در ترافیک گیر کرده بودم، وقت مناسبی برایم باز شد تا در مورد فلان موضوع با فراغ بال فکر کنم. خدا را شکر که امروز شرمنده‌ی مردم نشدم. و آخرش چکم پاس شد. این‌بچّه‌های سر چهارراه، چه بچّه‌های باصفایی‌اند. یکی از آن‌ها دوست داشت شیشه ماشینم را تمیز کند ... برای اینکه دلش را نشکنم، چیزی به او نگفتم، آخر از او تشکر کردم و کمکی هم به او کردم. امروز با اینکه خیلی خسته بودم، ولی وقتی به خانه آمدم، دخترم به من گفت «بابا بیا بریم پارک» و وقتی با دخترم رفتیم پارک، همه‌ی خستگی‌هایم در شد و انگار اصلاً یادم رفت امروز روز سختی بود.
* می­شود کاری کرد که همیشه شاد بود؟ همیشه راضی بود؟
* بله! یک فرمول ساده دارد، خیلی ساده اما بسیار تأثیرگذار!
* به جای اینکه همیشه به نداشته‌های­مان فکر کنیم و آن‌ها را طلب کنیم، به داشته‌های­مان نگاه کنیم و قدردان­شان باشیم.
* مثلا:
  + دارم رانندگی می‌کنم؛ یکی به من راه نمی‌دهد و من هم می‌پیچم جلویش دو تا بوق بلند و جرّ و بحث های بی­فایده که تا دو ساعت بعدش فکرم را به­هم می­ریزد! چرا؟ فقط به این دلیل که آن ماشین یک لحظه به من راه نداد!
  + انگار که همه وظیفه‌ی­شان این است که به من راه بدهند!
* خُب همین دیدِ طلبکاری کاری کرد که من تا دو ساعت بعد از آن‌اتّفاق، حالم بد بود.
* آن فرمول ساده می‌گوید «اگر همیشه طلبکار باشی، باید مدام دنبال نداشته­هایت باشی »
  + چرا فلان فامیلم به من زنگ نمی‌زند؟ چرا ماشین جلویی به من راه نداد‌؟ چرا فلانی اوّل به من سلام نکرد؟ چرا همسرم امشب جلویم غذا نگذاشت؟ و صدها چرای دیگر.
* حالا نقطه‌ی مقابل این "طلبکار بودن" چیست؟

\* مجری می­تواند اینجا کمی مکث کند تا جواب مخاطبان را بشنود

* بله! نقطه­ی مقابلش این است که سپاس‌گزار باشیم، داشته‌های خودتوجه کنیم و غصه‌ی نداشته‌ها را نخوریم.
* این، رمز شاد زندگی کردن است. این، رمز آرامش است.
* حال اگر با این‌دید به زندگی نگاه کنم، می‌بینم که بهانه‌های زیادی برای خوشحالی بودن دارم.
* کافی است به نعمت­هایی که داریم؛ نگاه کنیم و قدردان داشته‌هایمان باشیم!
  + به جای اینکه بگویم چرا رفیقم به من زنگ نزد؛ چرا این‌طور نگاه نکنم که این رفیقم یک‌بار کاری برایم انجام داده که واقعاً برایم خوشحال‌کننده بود. به خاطر داشتن چنین رفیق خوبی، "من" به او زنگ می‌زنم، شاید گرفتار باشد، بگذار من حالش را بپرسم.
* بدین‌ترتیب هم حال من خوب است و هم رفیقم خیلی از این‌کار من لذّت می­برد.
* آدمی که دیدش دیدِ سپاس‌گزاری باشد، همیشه می‌تواند از فرصت‌هایش لذّت ببرد؛ ولی کسی که همیشه مثل طلبکار منتظر است که دیگران برایش کاری انجام دهند، همیشه در حال از دست دادن فرصت‌های خوشحال بودن است؛ چون همیشه عصبانی و طلبکار است.
* چقدر خوب است که کارهای کوچکی را که دیگران برایم انجام دادند را ببینم و به جای اینکه پیش خودم بگویم که وظیفه‌ی­شان بوده، به خاطر همین‌کارهای کوچک قدردان­شان باشم.
* رمز خوشحالی همین است که من امکاناتی که اطرافم هست را ببینم و قدر آنها را بدانم.
* برای خوشحال بودن همیشه لازم نیست دنبال چیزهای خاصّی بگردیم؛ کمی به اطراف خودمان نگاه­کنیم، می‌بینیم که پر است از بهانه­هایی برای شاد بودن.
* تعریف می کنند که فردی کنار ساحل خیلی زیبایی نشسته بود، دست‌هایش را در شن‌ها فرو کرده بود و محو تماشای غروب خورشید در خط افق دریا بود. از او می‌پرسند آرزویت چیست؟ فکری می‌کند و می‌گوید: دلم می‌خواهد در این‌شرکتی که کار می‌کنم، ترفیع بگیرم و مدیر فروش منطقه‌ای بشوم.

-سؤال‌کننده می‌گوید: بعدش چی؟

- می‌گوید: بعدش مدیر فروش کل شرکت بشوم!

- بعدش؟

- مدیر عامل!

- بعدش؟

- یک شرکت بازرگانی برای خودم تأسیس کنم!

- بعدش؟

- شرکت را گسترش بدهم!

- بعدش؟

- نمایندگی‌هایی در کشورهای مختلف بگیرم!

- بعدش؟

- یک‌خانه‌ی ویلایی در تلویزیون دیدم خیلی عالی بود، آن را می‌خرم با کلّی مستخدم و ...

- بعدش؟

- یک هواپیمای اختصاصی داشته باشم!

- بعدش؟

- یک حساب بانکی پر از پول در بانک‌های سوئیس داشته باشم که دیگر خیالم راحت باشد!

- بعدش؟

فکری می‌کند و می‌گوید: آن موقع دیگر دلم می‌خواهد راحت کنار ساحل بشینم و غروب خورشید را تماشا کنم!!

* خُب تو که همین‌الآن داری همین‌کار را می‌کنی!
* همین‌الآن برای اینکه حال خوبی داشته باشیم و خوشحال باشیم، خیلی نیاز نیست چیزهای عجیب غریبی قبلش آماده شده باشد، همین امکاناتی که الآن داریم...
  + همین رفیق‌های خوب که می‌توانم یک آخر هفته‌ی دل‌چسب را با آن‌ها بگذرانم.
  + بچه‌ی کوچکم که یک لبخندش کلّی به من انرژی می دهد.
  + پدر و مادرم.
  + و چیزهای بسیار دیگری که الآن دارم و باید قدردا­ن­شان باشم.
* حالا اجازه بدهید که یک سؤال بپرسم؛
  + یک روز خوب در زندگی­تان را بگویید. چند وقت است که از آن روز گذشته؟ در آن موفقیت چه کسانی شریک بودند؟ چه کسانی به شما کمک کردند؟
  + \* مجری میانی، میکروفون رادر میان جمع می­برد و پاسخ­های مهمانان را می­شنویم
  + دیدم که بعضی اتّفاقات در زندگی‌مان افتاده است که م بعد مدت­های طولانی هم هنوز در ذهن­مان هست و افرادیدر آن دخیل بودند، ولی بعضی از ما، از آنها غافل بوده­ایم و یا برای آن ‌افراد کاری نکرده­ایم.
  + و اگر هم به یادشان بوده­ایم چه بهتر که دوباره از آنها تشکر کنیم؛

\* مجری، میکروفون را به مهمانان می­دهد و از آنها می­خواهد از کسی که به آنها لطفی کرده­است تشکر کند، اما گفتن عبارت " متشکرم" به تنهایی کافی نیست بلکه باید موضوعش مرتبط باشد و توضیحی بدهد که چرا از او تشکر می­کند.

* پس خلاصه اینکه کافی است بایستیم و به امکانات­مان نگاه­کنیم و سپاس‌گزار آن‌ها باشیم تا خوشحالی را به­دست بیاوریم و یادمان نرود که رمز ورود به این فضا، این است که داشته‌هایم را ببینم و بگویم:

" متشکّرم "

* در بخش بعدی در خدمتتان خواهیم بود.

# بخش دوم

* در بخش اوّل دیدیم که می‌توانیم به راحتی کاری کنیم که خوشحالی‌های­مان همیشگی باشد.
* اینکه بایستم و امکانات اطرافم را نگاه­کنم و سپاسگزارشان باشم، هم حال خودم را خوب می‌کند و هم اطرافیانم لذّت می برند که برایم کاری انجام دهند؛ چرا که می‌بینند من فرد قدردانی هستم؛ من آدم طلبکاری نیستم.
  + با آن‌دیدِ بخش قبل یعنی متشکّر بودن، رفیقت دوست دارد که برایت جبران کند.
  + رفیقت، اطرافیانت، پدر و مادرت و همسرت، از اینکه تو آن‌کاری را که برایت انجام داده، دیده‌ای و قدردانش بوده‌ای، به وَجد می‌آید و باز هم دنبال فرصت می‌گردد که کاری برایت انجام دهد؛ و این حسّ خوبِ حمایت‌کردن دیگران است که امکانات ما را روز به روز زیادتر می‌کند.
* اما نکته­ی ویژه اینجاست که این اتّفاق، برای خداوند هم هست!
* یعنی اگر من بایستم و به امکاناتی که خداوند به من داده نگاه کنم و سپاسگزارشان باشم، هم خدا را از خودم راضی کرده­ام و هم کاری کرده­ام که خدا هم امکانات من را زیاد کند و دریای نعمت‌هایش را به من لطف کند و بدهد. این وعده­ی خدا است!
* آن قانون ویژه‌ای که گفتیم می‌تواند امکاناتم را چندین برابر کند، همین است!!
* خداوند وعده داده و گفته است اگر نعمت‌ها و امکانات و داشته‌هایی که من به تو داده­ام را ببینی و بابت آن‌ها سپاسگزار باشی، نه تنها مرا راضی کرده‌ای بلکه کاری می‌کنی که من سرمایه‌ها و نعمت‌هایی را که به تو داده­ام، چندین برابر کنم! قرار شد به خدا اعتماد کنیم.
* بیایید ببینیم خداوند چه امکانات و سرمایه‌ها و نعمت‌هایی به ما داده.
* بعضی چیزها هست که آنقدر جلوی چشمان­مان هست که گاه حتّی یادمان می‌رود به آنها توجه کنیم؛ بیایید بطور مصداقی دو تا از این نعمت­هایی را که کمتر به آنها توجه شده، بررسی کنیم:

## مثال اول: انگشست شَست

\* در اینجا اگر مجریان تمایل داشتند می­توانند یک بازی کوچک برگزار کنند و چند نفر از مهمانان را انتخاب کنند و بگویند هر کس زودتر بتواند یکی از دکمه­های لباس را بدون شست ببند، برنده خواهد شد و جایزه بگیرد.

* + بله! همین شَست نعمتی است که همیشه جلوی چشم­مان بوده است و شاید کمتر به آن توجّه کرده­ایم.
  + اگر همین انگشست شست نبود بستن دکمه­های لباس خیلی کار سخت­تری می­شد.

## مثالِ دوم: آب داخل گوش

مثالی که شاید هیچ اطلاعی هم از آن نداشته­ایم اما نعمت مهمی است که خدا به ما داده­است. پشت گوش هر فردی، مقدار کمی آب وجود دارد که اگر حتی مقدار ناچیزی از آن کم شود، سرگیجه­ی شدیدی به فرد دست می­دهد؛ شبیه حالی که بعد از بیست، سی بار چرخیدن دور خودمان به ما دست ­می­دهد. اگر این آب کم شود، این سرگیجه دائمی خواهد بود که آرامش را از ما می­گیرد.

* اگر بیشتر دقت کنیم، می­بینیم که دنیای ما پر است از این نعمت­های بزرگ و کوچک که گاه به آن توجه نمی­کنیم و گاه اصلاً از آن خبر نداریم، اما هر کدام از آنها اگر نباشد ممکن است آرامش را هم از ما سلب کند.
* پس جا دارد کنار لیست آدم‌هایی که در زندگی­ام به من لطف داشتند، لیست جداگانه‌ی بزرگی درست کنم و سرمایه‌هایی را که خدا به من داده را در آن ببینم و قدردان­شان باشم.
* حالا بیایید از خدا که این همه نعمت به ما داده تشکر کنیم و بگوییم:

الحمد لله، خدایا شکرت!

* بیاییم یک لحظه دقت کنیم! خدا چه چیزهایی به ما داده است؟ آیا می‌توانم بشمرم؟!
* می‌خواهم تشکر کنم! می‌توانم به خاطر تمام خوبی‌هایی که خدا در حقّم داشته، سپاسگزاری کنم؟!
* نعمت‌هایی که لحظه به لحظه برایم تازه می‌شود.
  + تمام لحظاتی که قلبم دارد می‌تپد!
  + تمام نفس‌هایی که می‌کشم!
  + و ...
* آیا می‌توانم به خاطر همه‌ی این‌ها خدا را هر لحظه شکر کنم؟!
* می‌شود با یک فرمول این‌کار را کرد. فرمولی که نه تنها می‌توانم با آن شکر نعمت را به جا آورم، بلکه خدا را هم می‌توانم راضی کنم؛ کاری کنم که نعمت‌هایش را هم برایم زیاد کند!
* چه کسانی حاضرند که هر چه دارند چند برابر شود؟ (هر که آماده است دستش را بالا بیاورد)
* می‌شود فقط گفت متشکرم و بعدش خداحافظ؛ یا باید کار دیگری هم کرد؟
  + فرض کنید یکی از دوستانتان برای شما بعنوان هدیه، یک لباس بسیار خوب و گران­قیمت می­گیرد و به شما می­دهد و شما نیز از او بسیار تشکر می­کنید و می­گویید اتفاقاً به یک پارچه­ی خوب نیاز داشتم؛ اما جلوی چشمان او آن لباس را پاره می­کنید و بعنوان دستمال برای تمیز کزدن شیشه­های منزل استفاده می­کنید؟ آیا دوست­تان حق ندارد به شما اعتراض کند؟ او می­گوید من این همه خرج کردم و تو اینگونه از آن استفاده می­کنی؟
* پس تنها تشکر زبانی کافی نیست و خود ما قبول داریم اگر نعمتی یا هدیه­ای به ما داده می­شود، باید از آن خوب استفاده کنیم و آن را ضایع نکنیم.
* ‌فرمولی که گفتیم دارایی­مان را می­تواند چند برابر کند این است که بیایم با درست استفاده کردن از نعمتی که خدا به من می‌دهد، قدردانی خودم را از خدا نشان دهم. اگر واقعاً چنین کنیم، خدا راضیِ راضی است و این‌گونه است که وعده داده که سرمایه‌هایت را چندین برابر می‌کنم.
* اکنون این‌جمله برایم مفهوم پیدا می‌کند که خدا می‌فرماید:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأزيدَنَّكُمْ».

* پس چقدر زیباست که از نعمت­هایی­مان به خوبی استفاده­کنیم
  + به جای اینکه زبانم دلی را برنجاند، دلی را به دست بیاورد.
  + به جای اینکه با چشمان خشمناک به مادرم نگاه کنم، به او نگاه محبت­آمیز کنم
  + به جای اینکه کینه­توزی کنم با دیگران رفاقت کنم و ....
* و وقتی این‌گونه باشیم، خدا طور دیگری با ما رفتار می­کند.
* بگذارید برای اینکه مطلب روشن­تر شود یک مثال بزنیم:

## مثال پدر و پسری را در نظر بگیرید.

* + پدر به پسرش سرمایه می‌دهد که برود کار کند و موفق باشد و زندگی خوبی برای خودش رقم­بزند؛ اما او از این فرصت نه تنها استفاده نمی­کند بلکه دست به­کارهای غیرقانونی می­زند و مثلاً کالای غیر مجاز وارد می­کند و به همین دلیل بعد از مدتی تمام سرمایه­اش به باد می­رود
  + طبیعی است که این پدر از پسرش دلگیر باشد و اگر پسرش دفعه­ی بعدی از او کمک خواست، یا کمکی به او نکند یا به­خاطر اطمینان کمترش به او، پول کمتری به او بدهد و خلاصه از او دل­چرکین باشد.
  + اما اگر پسری باشد که از این سرمایه بهترین استفاده را بکند و درست استفاده بکند، خود پسر است که دارد از آن لذت می­برد و از آن پول استفاده می­کند اما پدرش هم از او راضی است و در آینده هم اگر بتواند، با رضایت بیشتر به پسرش کمک می­کند.
* پس واقعا جا دارد که بگوییم خدایا سعی می‌کنم با درست استفاده کردن از نعمت­هایت، به تو نشان­دهم که هر چه که از تو به من رسیده، برایم عزیز است.
* اما یک سوال آیا همه­ی نعمت­های خدا یک ارزش دارند؟ آیا نعمتی هست که خدا به ما داده باشد و برای خود خدا هم خیلی اهمیت داشته باشد و روی آن تاکید کرده باشد؟
  + اگر همان پسر فهمیده­ای که مثال زدیم؛ بیاید و به پدرش بگوید من وقعاً از شما ممنون هستم و می­فهمم که چقدر به من لطف کرده­اید و الان که بدن سالمی دارم، تحصیل کرده­ام، شغل خوبی دارم یا هر خیلی چیزهای دیگر، از طریق شما و یا به کمک شما بوده. اما آیا الان شما توصیه یا هدیه­ی ویژه­ای دارید به من بدهید؟
  + اگر پدر بگوید بله! یک‌چیزی برایت در آن‌کیف گذاشتم که هر چه داری را ضمانت می‌کند و یک توصیه ویژه است.
  + این پسر اگر زیرک باشد این فرصت را هم از دست نمی­دهد و از آن هم به خوبی استفاده می­کند.
* حالا برگردیم به سمت خدا، خدایا آیا چیز دیگری هم هست که برایم کنار گذاشته باشی؟ چیزی که اینقدر ارزشمند باشد که برای تو هم مهم باشد؟
* بله! خدا می­گوید من هم می‌خواهم تو را خوشحال ببینم، من هم منتظرم که تو را سعادت‌مند ببینم. یک‌چیزی برایت کنار گذاشته‌ام که اگر از آن غافل نباشی و از آن خوب استفاده کنی و شکرش را به جا بیاوری، حتما خوشحال و خوشبخت می­شوی و منِ خدا، آن را ضمانت می­کنم...
* همه ما می‌خواهیم خوشحالی و چند برابر شدن سرمایه‌هایمان را ضمانت کنیم؛ اما آن‌ضمانت چیست؟
* در بخش بعد می‌خواهیم از این هدیه‌ی استثنایی خدا صحبت کنیم...

# بخش سوم

* در بخش­های قبلی شنیدیم که دیدن داشته­ها و امکانات­مان چقدر می­تواند به حال خوب ما کمک کند و از آن بالاتر اینکه می­تواند داشته­ها و سرمایه­های­ما را چندین برابر کند.
* بیاییم به خودمان نگاه کنیم، واقعاً دنبال چه هستیم؟
* برای خودم، برای بچه­ام و برای نسل بعد از خودم چه می­خواهم؟
* بله هرکسی دنبال خوشحالی است. می­خواهد حالش خوب باشد. آرامش داشته باشد و یک زندگیِ پر از نعمت داشته باشد.
* و اگر بخواهیم در یک کلمه بگوییم؛ همه­ی ما دنبال این هستیم که خوشبخت بشویم، موفق بشویم و حتی می­خواهیم این حالت برای­مان همیشگی باشد که بتوانیم واقعاً لذت ببریم.
* واقعاً برای ما جذاب و پر اهمیت است که اگر بتوانیم این خوشبختی و سعادت را تضمین کنیم. تضمینی که البته حقیقت باشد و دروغ نباشد، تضمینی که همیشگی داشته­باشد و محدود به زمان نباشد.
* ما آدم­ها برای بدست آوردنِ آن حاضریم خیلی کارها را انجام دهیم و خیلی زحمت­ بکشیم؛ مثلاً
  + بچه­ام از وقتی به دنیا می­آید نگران خوشبختی او هستم و برایش هزینه می­کنم؛ کلاس و کتاب و لباس و خیلی چیزهای دیگر.
  + آنقدر این موضوع مهم است که تعداد زیادی کتاب برای رسیدن به موفقیت نوشته شده و هر کدام چیزی را که به ذهن­شان رسیده نوشته­اند و می­بینیم که چقدر بازار این کتاب­ها هم داغ است.
  + به این فکر می­کنیم که چه کتاب­هایی بخوانم، چه کارهایی انجام دهم، حرف چه کسی را مبنا قرار دهم که بتوانم خوشبختی خودم و خانواده­ام را تضمین کنم یا لااقل به آن نزدیک­تر شوم.
* اما نکته­­ی ویژه اینجاست که آیا حیف نیست اگر حواسم نباشد که خدا راجع به خوشبختی من و بچه­ام حرف زده­است؟
* جالب است که خود خدا گفته برای تضمین سعادت تو، من دو گوهر ارزشمند همیشگی تا آخر عمرت در دسترس تو قرارداده­ام که اگر این دو تا را با هم داشته­باشی، منِ خدا خوشبختی تو را تضمین می­کنم.
* قبلش اجازه بدهید یک سؤال بپرسم؛
* فرض کنید پیامبر خدا در کوچه­ی شما زندگی می­کند؛ آیا زندگی­تان تفاوتی می­کند؟
* چه وقت­هایی به سراغ او می­رفتیم؟
* زندگی در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله که برای ما تصورش هم آرزوست، واقعاً در گذشته، سر کوچه­ی آدم­هایی زندگی می­کردند که بعضی از آنها در آن زمان حاضر نبودند این همنشینی را با هیج چیز در دنیا عوض کنند.
* مؤمنان آن دوران طبیعتاً وقتی لذتِ با پیامبر بودن را چشیده­بودند، از دست دادنِ این نعمت برای­شان تلخ بوده­است و حتماً می­خواسته­اند همیشه کسی مثل پیامبر کنارشان باشد تا از شیرینی آن همواره بتوانند بهره ببرند.
* پیامبر خدا نیز درباره­ی بعد از خودشان برای مسلمانانِ آن زمان یک پیام ویژه و استثنایی داشتند؛ که آن پیام حتی برای من و شمایی که دلمان می­خواهد کسی از جنس پیامبر کنارمان باشد، می­تواند زندگی­مان را تغییر دهد.
* رسول­خد صلی الله علیه و آله فرمودند خدا خوشبختی شما را با دو گوهر ناب تضمین کرده یکی اینکه از امروز به بعد همیشه، کتابی در اختیار شماست که می­توانید با باز کردنِ آن، صدای رسای خدا و همچنین کلام هدایت او را بشنوید. گوهر دومی که از آن می­توانید استفاده کنید این است که همیشه کسی شبیه من در کنارتان هست و تا قیام قیامت، کسی با این ویژگی روی زمین هست.
* یعنی پیامبر کسی را به ما معرفی کردند که می­توانیم پیش او برویم و از او بخواهیم و هیچ وقت احساس تنهایی نکنیم، او کنار ماست و همیشه در زمین خواهد بود.
* با این وجود هیچ وقت نمی­توانیم بگوییم خدایا نمی­دانستم چه کنم! راه را بلد نبودم؛ خدا می­گوید من راه را نشان دادم سراغ قرآن و امامی که همیشه کنار آن است برو.
* از نعمت اگر درست استفاده نکنیم، باختیه­ایم. چه بخواهم از این هدیه­ی ویژه­ی خدا؟ نعمتی که خدا گفت ­است هیچ نعمتی و هیچ امکانی بالاتر از آن نیست. نعمتی که خدا در اختیارمان گذاشته. چه بخواهم تا خدا راضی شود از اینکه این نعمت را در دسترس من قرار داده؟ چگونه از آن استفاده کنم که در خور این امکان ویژه­ی الهی باشد؟
* حواسمان باشد که بعضی از ما اگر کسی در شهرمان معروف باشد به اینکه می­تواند مریض شفا بدهد و می­تواند برایم دعا کند یا چیزهای دیگر؛ دنبال چنین آدمی هستیم و حتی حاضریم ساعت­ها پشت در خانه­اش بایستم تا شاید مشکل­مان را بتواند حل کند. تازه خیلی از اینها صرفاً ادعا می­کنند و عملاً مشکلی را حل نمی­کنند.
* گاهی حواس­مان نیست که پیامبر برای من و شمایی که دنبال تضمین خوشبختی­مان هستیم چه پیام ویژه­ای دادند:
* در کنار کتاب هدایتگری که در دستتان هست، مهربانی از جنس من، از نسل من و از فرزندان من کنارتان است که نه تنها به سمت خوشبختی راهنمایی­تان می­کند بلکه دستتان را می­گیرد که گم نشوید، کنارتان می­ماند تا هیج وقت ناامید نشوید. همراهتان هست که در این سختی­های زندگی هیچ وقت نگویی ای خدا!!! چه کار کنم؟ بلکه خدا خوشبختی تو را اینگونه بیمه کرده است.
* کسی که امروز به شوق میلادش گرد هم آمده­ایم، فرزند پیامبر و امام حی و حاضر یعنی امام زمانعلیه السلام
* حالا ببینیم چگونه باید از این نعمت خدا استفاده کنیم:

مشکل داشتم بروم سراغش؟

همین؟!

برای کارهای مهم زندگی­ام بروم سراغش؟

همین؟!

* شک نکنید اگر فقط این امکان ویژه­ی خدا را برای روزهای سخت زندگی­مان کنار بگذاریم باخته­ایم؛ چون که او امام مهربانی است که پیامبر فرمودند او شبیه­ترین فرد به من است یعنی تمام خوبی­هایی که افراد زمان پیامبر، از زندگی در کنار ایشان می­توانستند حس کنند، ما هم امروز در کنار فرزندشان می­توانیم حس کنیم.
* پیامبر یک صفت شاخص داشتند که آن صفت را به صورت ویژه به این فرزند عزیزشان رسیده­است، یعنی "رحمت للعالمین" بودن.
* رحمت للعالمین و نه رحمت للمسلمین؛ یعنی گستره­ی رحمت ویژه­ی امام زمان، خوب و بد، کوچک و بزرگ را شامل می­شود و بر همه چیز و همه کس مهربانی و رحمت می­کند.
* خورشیدی است که بر همه چیز می­تابد و من خیلی خیلی باید کم توفیق باشم که بروم خودم را زیر یک سقف پنهان کنم که مبادا این لطف و رحمت یه من بتابد !
* این بزرگواری که خداوند تمام خوبی­های هستی را به دستش سپرده­است و به او لقب " باب الله " داده، اگر لحظه به لحظه­ی زندگی­ام را به دستش نسپارم؛ باخته­ام چون خدا گفته اگر کسی من را صدا زد یا طلب خیری از من کرد، مهدی جان! تو باب من هستی، تو در ورود به درگاه من هستی و اگر کسی از دیوارِ دیگری بیاید راهش نمی­دهم. هر چه خوبی و نعمت و روزی و برکت و مهربانی هست فقط از کانال تو به مردم می­دهم. تو باب الله هستی. تو سبب لطف من به مردمی و اگر کسی از در این خانه که تو هستی وارد بشود من پذیرای او هستم.
* حالا می خواهم بهره ببرم، نمی­خواهم وقتی دارم از این دنیا می­روم بفهمم که باخته­ام، می­خواهم خوشبختی را حس کنم.
* خیلی راحت ! می­توانم در هر کاری که می­خواهم انجام دهم، در هر مسیری که می­خواهم بروم، بگویم خودم می­روم، خودم انجام می­دهم، خودم می­دانم و باید ریسکش را هم قبول کنم...
* اما از طرفی می­توانم در کوچکترین قدمی هم که برمی­دارم محکم و با دل قرص حرکت کنم و از خیری که در انتظارم است مطمئن باشم. می­توانم بروم سراغ کسی که از پدر مهربان­تر است، کسی که خداوند تضمین کرده اگر به در خانه­ی او بروی خوشبخت خواهی بود و آن وقت با دل قرص حرکت می­کنم.
* یک پدر برایش مهم نیست که تو برای چه کاری به سراغش می­روی، کارت کوچک است یا بزرگ ! گاهی کارهای بزرگ و سخت از دید یک بچه، برای بابا کاری ندارد و خیلی راحت است. پدر نگاه نمی­کند برای چه کاری سراغش رفته­ام بلکه دوست دارد که بروم سراغش که هم محبتش را به سمت من روانه کند و هم کار من را انجام بدهد.
* این پدر مهربانِ غریب ما یعنی امام زمان هم کاری ندارد برای چه به سراغش رفتی، او می­گوید تو به سمت من بیا و خودت را به من بسپار؛ آن کار کوچک که هیچ، من همه­ی دغدغه­هایت را می­توانم برطرف کنم.
* از صفات امام زمان علیه السلام کریم است! کریم کسی است که نگاه نمی­کند که بچه­ی خوبی بودم یا نه، نگاه نمی­کند که با وفا بودم یا نه. وقتی هم می­روم سراغش خودش را به تغافل می­زند، انگار نه انگار که من چه بی وفایی­هایی در حقش کرده­ام.
* برای همین، آن جوان شیعه­ که گناهی مرتکب شده بود و از امام زمانش (یعنی امام صادق علیه السلام) خجالت می کشید، وقتی رو در روی امامش قرار گرفت و از خجالت خودش را گوشه­ای پنهان کرد، امام به او می ­فرمایند داری چه می­کنی؟! گناه کرده­ای و خودت را به سختی انداختی و ما را هم به سختی انداختی، اما دیگر در هر حالی که بودید از ما روی­تان را برنگرداندی.
* اگر ما پشت به امام کنیم دستمان به هیچ جا بند نیست و خدا هم وعده داده­است که شرط اینکه رضایت من را بخری این است که با امام باشی.
* این پدر آنقدر مهربون است که حتی اگر من یادم برود که او هست، او هیچ وقت ما را از یاد نمی­برد.
* امام هادیعلیه السلام وقتی متوجه می­شوند که فردی از شیعیان­شان به نام زید، در بستر بیماری است و پزشک برای او دارویی تجویز کرده که در شب، امکان فراهم شدنِ دارو برای او نیست؛ بلافاصله بدون اینکه حتی او خبر داشته باشد، پیکی به خانه­ی او می­فرستند و داروی مورد نیازش را به او می­دهند؛ چون که امام حتی از یک شب مریضی و سختی فرزندش آزرده خاطر می­شود..
* و اینجاست که امام زمان به ما می فرمایند: انّا غَیرُ مُهمِلینَ لِمُراعاتِکُم وَ لا ناسینَ لِذِکرِکُم

یعنی ما از مراعات حال شما فروگذاری نمی­کنیم و یاد شما را از خاطر نمی­بریم.

* مگر می­شود که پدری فرزندش را فراموش کند، مگر می­شود پدر، کاری از دستش بر بیاید و برای فرزندش انجام ندهد ؟
* اما سوال: خانه­ی امام کجاست که اگر کار داشتم پیش او بروم؟!
* به امام علیه السلام گفتند آقا ما گاهی کارتان داریم اما نمی­دانیم کجایید یا نزدیک شما نیستیم؛ چه کار باید بکنیم ؟!
* امام فرمودند فقط کافی است لبانتان را تکان بدهید تا جوابتان را بدهیم. یعنی امام می­شنود که چه به او می­گوییم.
* من حتی می خواهم بالاترش را بگویم. اگر حتی من هم یادم رفت او می­بیند، امام زمان من را می­بیند که مشکل دارم، کمک می خواهم و ...
* برای همین سید بن طاووس صدای امام زمان علیه السلام رو شنید که در تاریکی شب در گوشه­ی سرداب مطهرشان در سامرا اینگونه می­فرمودند:

خدایا آنها به پشتوانه­ی محبت ماست که گناه می­کنند و ای خدا اگر گناهانشان بین تو و آنهاست از آنها درگذر...

* بیاییم امشب، همین امشب سعادت دنیا و آخرتمان را تضمین کنیم.
  + یادمان هست، وقتی بچه بودیم یا نوجوان بودیم، می­فهمیدیم پدر و مادرمان بعضی اوقات مشکلاتی داشتند و شب­ها صدای حرف زدن هایشان را می­شنیدیم و می­فهمیدیم که الان شاید مشکلی در زندگی­مان هست ولی کمی که از شب می­گذشت راحت می­خوابیدیم، انگار نه انگار که الان مشکلی هست چون پیش خود می­گفتیم: پدرم هست و خیالم راحت است.
* الان هم باید همین را گفت. در زندگی تمام تلاش­مان را می­کنیم تا راه درست را بریم ولی دیگر نباید غصه­ی چیز دیگری را بخوریم چون: پدرم هست و خیالم راحت است.
* بابای ما که ما را هیچ وقت تنها نمی­گذارد، بیاییم امشب تصمیم بگیریم ما هم او را بیش از این تنها نگذاریم.
* بیاییم با هم عهد ببندیم امام زمان­مان از این جمع ما خیالش راحت­تر بشود، بیاییم دلگرمی امام­مان بشویم در این دوران غربت و تنهایی­شان.
* بگذارید اسم ما را جزو کسانی بنویسند که امام­شان را تنها نگذاشتند و نه خدایی نکرده جزو لیست آدم­های ناجوانمرد.
* هیچ وقت نمی­شود بزرگواری این کریم را جبران کرد ولی این خاندان به هدیه­ی کوچکی از جانب ما خوشحال می­شوند و ده­ها برابر جبران می­کنند.
* بیایید یک هدیه الان به او بدهیم

شاخه گلی در حد یک درد و دل صمیمی با پدر

* هدیه های­مان را آماده کنیم...
* دعای فرج

اللهم عجل لولیک الفرج